

یک من به وزن شاه

۴ . دینار	»	ماسه
» ۵۰۰	»	عسل
» ۸۰۰	»	تنباکوی اصفهان
» ۲۰۰	»	روغن چراغ
» ۸۰۰	»	شکر لاهوری
تومان ۱۰۰	۴۰۰ مثقال	طلای ناب
» ۱۰		اسب خوب دونه
» ۱۰		استرخوب
» ۱		گاو آب کش
» ۱		گاوشیرده اعلی

«طلاب علوم دینی در زمان صفویه مخصوصاً از عهد شاه سلیمان و شاه سلطان حسین، از سزایای فراوانی بر خوردار بودند. نادر چنان که گفتیم قلم نسخ بر روی تمام این عواید و سزایا کشید. و روحانیان و طلاب را بار دوش جامعه خواند. در زمان کریم خان سعی کردند برای طلاب بار دیگر حقوقی مشخص کنند. ولی خان زند گفت ما نرخ اجناس را معین کردیم. هر طالب علمی که مبلغ یک تومان نقد داشته باشد، در یک سال تمام ده نفر عیال را نفقه و کسوه می دهد و می تواند به قناعت مشغول تحصیل شود. بنابراین تعیین وظیفه برای طالب علم دیگر معنایی ندارد. کریمخان غیر از ابنیه و عمارات جالبی که از خود به یادگار گذاشت، دستور داد همه کوجه ها و بازارها را با سنگهای بزرگ فرش کنند و جویهایی برای عبور آب باران و برف در میان کوجه ها و بازارها ساختند، و در هر صد قدم چاهی کنند تا آبهای زیادی به داخل آن سرازیر شود، و روی چاه را با قطعه سنگی پوشانیدند.»^۱

مؤلف «مستم التوادریخ» در تأیید این موضوع می نویسد: «به دستور کریمخان زند همه کوجه ها و بازارهای شهر شیراز را با سنگهای بزرگ، به موزونی سنگ بست کردند و در هر چهل گز راه، یک چاه سرپوشیده به جهت آب باران قرار دادند و جدولهای موزون به جهت گذاشتن آب برف و باران در میان کوجه ها و بازارها ساختند و در هر چاهی قطعه سنگ مشبکی نهادند.

شاهد شهیر به مسجد نو که از بناهای اتابکان می باشد و از وسعت و دلگشایی در هفت کشور ماندش نیست انهدام و خرابی یافته بود، در کمال خوبی و سرغوبی و موزونی آنرا ساخته و پرداختند.»^۲

علیمردان خان در دوران قدرت خود «مقرر فرمود که کوجه ها و بازارها را پاک و پاکیزه و هموار بدارند و اخراجات دارالشفای را از سر کار دیوان اعلی بدهند. و مقرر فرمود که فقرای با استحقاق یعنی پیران فرتوت از کار افتاده بی مداخل بی ذخیره و اطفال یتیم بی کس و اشخاص ناقص الاعضای بی مداخل را سوافق حساب به اغنیا و متمولین بسپارند و التزام نامچه از ایشان بگیرند که متکفل احوال ایشان باشند و هر یک از اغنیا که از این مطلب

روگردان باشند، وصله ناهمرنگ مانند یهود به پیش جامه خود بدوزند.»^۱

محتسب و مأمورین انتظامی از دیرباز مورد بی‌مهری مردم بودند و ظاهراً رفتار ظالمانه آنها با خلق در این دآوری تأثیر فراوان داشته است. مظالم مأمورین انتظامی در عهد قاجاریه نیز دوام یافت.

باده با محتسب شهر نشوئی زنه‌سار بخورد باده‌ات و سنگ بسجام اندازد

— حافظ

داروغگان و بازاریها: سرهنگ درویش که در زمان فتحعلی‌شاه به ایران آمده، در باره رفتار داروغگان و بازاریها چنین می‌نویسد: «تأسین امنیت و اداره اسور حقوقی بازارها با داروغگان است... آنها بدون این که مسئولیتی احساس کنند، از قدرت خود سوء استفاده کرده و از این راه پول هنگفتی به جیب می‌زنند... من خود در شهر ارومیه دیدم که شخصی برای به دست آوردن منصب داروغگی، مبلغ ده هزار تومان پیشکش کرد... بازرگانان مجبورند به هر قیمتی شده علاوه بر داریوغه، دل و دست‌های او را نیز به دست آورند و گرنه با دیسه‌های آنان روبرو خواهند شد. زیرا این فرومایگان می‌توانند به عنوانی از قبیل تهمت کم فروشی یا باز کردن و بستن دکانها، زودتر یا دیرتر از موعد مقرر، بازرگانان و ارباب حرف را به مجازاتهای سخت بدنی و جریمه‌های سنگین محکوم کنند.

بازارها نیز بمانند کاروانسراها به افراد دولتمندی که آنها را ساخته یا خریده‌اند، تعاق دارد. اینان از این راه در آمد قابل توجهی به دست می‌آورند. در هر شهری قسمتی از بازار به بیگلربیگی‌ها تعلق دارد، و چون کسی به اعمال آنها رسیدگی نمی‌کند، می‌توانند در آمد هنگفتی برای خود تأمین کنند. چه بسا که از جریان معاملات جلوگیری کرده و یا ساعات بستن و باز کردن دکانها را به سبیل خود تغییر می‌دهند. از این راه معمولاً خسارات جبران ناپذیری به بازرگانان و پیشه‌وران وارد می‌آید. بیگلربیگی‌ها برای اخاذی از دکانداران خبرهای راست یا دروغی اشاعه می‌دهند. و امر به بستن بازارها می‌کنند. گاهی صرفاً ناراضی

خود را ملاک اقدام در این باره قرار می‌دهند، آنها به خوبی می‌دانند که بازاریهای بی‌پناه کلید در دست، با هدایا و پیشکشهای قابلی برای رفع سوءتفاهم به آستان‌بوسی خواهند آمد کسی حق ندارد شب در دکان بخوابد، زیرا به محض بسته شدن دکانها، بازار زیر مراقبت داروغگان قرار می‌گیرد. آنها در نقاط مختلف بازار، سردان مسلحی به نام میر و عس می‌گمارند، ساعت نه شب به بعد، قرق شروع و هر رهگذری بازداشت می‌شود، رهگذران ناشناس چوب و فلک می‌شوند. آنها که در مظان تهمت دزدی یا سوء قصد باشند، دماغ یا گوش‌شان بریده می‌شود. اما کسانی که بر تکب دزدی شوند، به سرگ محکوم شده، در برابر دارالحکومه سر از نشان جدا می‌شود تا عبرت بینندگان گردند. هر صنفی دو رئیس دارد. داروغگان برای جمع‌آوری خراج به حساب بیگلربیگی یا شاه با رؤسای اصناف سروکار دارند... رؤسای اصناف مسئول نگهداری حساب پرداختی افراد صنف و نیز رسیدگی به شکایات و تنظیم دادخواست برای تسلیم به حکومت و یا ولیعهد و شاه هستند. تعیین نرخ و تفتیش اوزان

با داروغه هاست...»^۱

شغل کلانتری و ضرابی گری: راجع به تصدی شغل کلانتری و ضرابی گری در کاشان، اختلافی بروز کرده بود، و بعداً با دستخط صریح محمد شاه مشکل حل شده است: تصدقت کردم، عالیجاه میرزا باقرخان پدر بر پدر کلانتر کاشان بوده‌اند، این سواجب را در ایام مرحوم آقا محمدخان و اوایل دولت خاقان مغفور، پدران میرزا باقرخان حسب فرمان می گرفته‌اند بعد سلسله ضرابی که منسوبان ملک الشعراء باشد، این سواجب را صادر کرده می گرفتند.

در سه چهار سال قبل، میرزا باقرخان فهرستی که مبنی بر حقیقت این کار بود، معروض داشته حسب الامر اقدس‌اعلی سواجب به میرزا باقرخان سرحت شد. بعد میرزا محمد ضرابی که این سواجب را می برد، فرمانی مجدد صادر کرد. باز میرزا باقرخان حکمی گرفت. حالاً طرفین احکام متعدد در دست دارند و هر دو موافق احکامی که در دست دارند، مطالبه سواجب را از فدوی می کنند. حقیقت را لازم دانستم به عرض بندگان ولی النعمی رسانیده، تا حکم صریحی در این باب بفرمایند که مایه آسودگی فدوی شده، یکی ازین دونفر راجواب بگویم. زیاده جسارت نمی‌ورزد والسلام.

حاشیه به خط حاج میرزا آقاسی: هوالله، عالیجاهها، فرزندا، خود نوشته که پدر بر پدر کلانتر بود، بی جهت چرا ازو بگیرید و به این بدهید به حضور اقدس همایون روحانفاده عرضه دار که فی الحقیقه حق با عالیجاه میرزا باقر است، تا چه حکم صادر شود. طایفه ضرابی همان ضرابی گری به آنها کفایت می کند، کلانتری با این عارف کامل باشد، روح شاه عباس ماضی شاد باد. والسلام.

دستخط محمدشاه: هو. از قراری که جناب حاجی نوشته، حق با عالیجاه میرزا باقر است. این منصب و این سواجب را میرزا باقر داشته باشد. جمادی الثانی، سنه ۱۲۶۲. سازمان جدید شهربانی: ناصرالدینشاه در سال ۱۲۹۵ قمری پس از مشاهده نظم و انضباطی که در شهرهای اروپا برقرار بود، برآن شد که در ایران نیز سازمان شهربانی پدید آورد. در سراجعت یک نفر مستشار ایتالیایی بنام «کنت دوونت فورت» را استخدام کرده با خود به ایران آورد. این سرد پس از ورود به تهران، به تنظیم مقرراتی چند همت گماشت و عده‌ای را پس از آسوختن راه و رسم پلیسی، با لباسهای مخصوص به کار شهربانی گماشت، تا دزدان و خطاکاران را مورد تعقیب قرار دهند. مؤلف المآثر والاقاد می نویسد: «... اینک شحنگی شهر و پاس بیوتات و اسواق دارالخلافه با این گروه انبوه می باشد. در سد طریق سرعت و حفظ نظام عام، این اداره را سدخلیتی تمام است... در این تاریخ مدیر مشارالیه (کنت دوونت فورت) خود دارای لقب نظام الملکی و امتیاز اسیر تومانیست و اجزاء و اعضایش صاحبان مراتب و سواجب دیوانی.»^۲

کارشناس ایتالیایی پس از مطالعه در سازمان اجتماعی ایران، ایجاد سازمان امنیه را

۱. سفرنامه دووویل، پیشین، ص ۷۸ به بعد.

۲. مجله (اهنمای کتاب، شماره: دی و اسفند ۱۳۵۲، ص ۷۶۶.

۳. اعتمادالسلطنه، المآثر والاقاد، تهران، ۱۳۰۷، ص ۱۲۰.

مقتضی ندید، و در مقدمه نظامنامه تشکیلات پلیس ایران، چنین نوشت: «در کشور پهناوری چون ایران که فعلاً فاقد آمار و احصائیه خانوادگی است، تشکیل ژاندارمری مقدور نیست. در مملکتی که قریب سه میلیون عشایر مسلح دارد، برای نیروی انتظامی مقدور نیست در مقابل آن مقاومت کند. پس اکنون عشایر و افراد مزدور که از طرف حکام و والی‌ها به‌عنوان «قرسواران» استخدام و در جاده‌ها و معابر عمومی گمارده می‌شوند، کمافی‌السابق باید در خدمت باشند، تا این که اوضاع ایران روز به‌روز تغییر یابد و اسلحه عشایر محدود گردد. آن وقت تشکیل ژاندارمری مقدور خواهد بود. ولی تشکیل سایر واحد‌های تأمینیه، یعنی پلیس، فعلاً برای پایتخت لازم است و متدرجاً در شهرهای دیگر امکان خواهد داشت.»^۱

قرسواران چریکهای موظف عشایری، نشان شیر و خورشید را بر کلاه تخم‌مرغی شکل خود نصب، و سلاح و قطار قشنگی با خود حمل می‌کردند. و تنها پس از استقرار مشروطیت، قانون اسنیه دولتی به تصویب رسید.

به این ترتیب دسته‌ای به نام پلیس، تشکیل شد که با سرداری و کلاه پوستی و بان‌شان شیر و خورشید در کوچه‌ها و خیابانها گردش کرده و سراقب حفظ و نظم بودند. در سال ۱۲۹۷ هـ. ق، یعنی دو سال پس از تصدی کنت دوسونت فورت، پلیس تهران تشکیلاتی به شرح زیر داشته است.

رئیس اداره جلیله پلیس: کنت دوسونت فورت.

نایب کل اداره پلیس: عباسقلی خان.

سنتشار و صاحب‌منصب اول اداره پلیس: عبدالحسین خان.

سنتشار اداره پلیس و رئیس مجلس تحقیقات و دعاوی: زین‌العابدین خان.

سنتشار اداره جلیله و رئیس محله سنگلج: میرزا سعید.

رئیس محله دروازه دولت: میرزا محمد حسین.

رئیس محله چاله‌بیدان و عودلاجان: میرزا محمد حسین خان.

رئیس محله بازار: میرزا سید احمد.

داروغه دارالخلافه: نایب‌حسن.

نایب کل اداره احتساب و مهندس شهر دارالخلافه، میرزا علی اشرف‌خان سرهنگ.

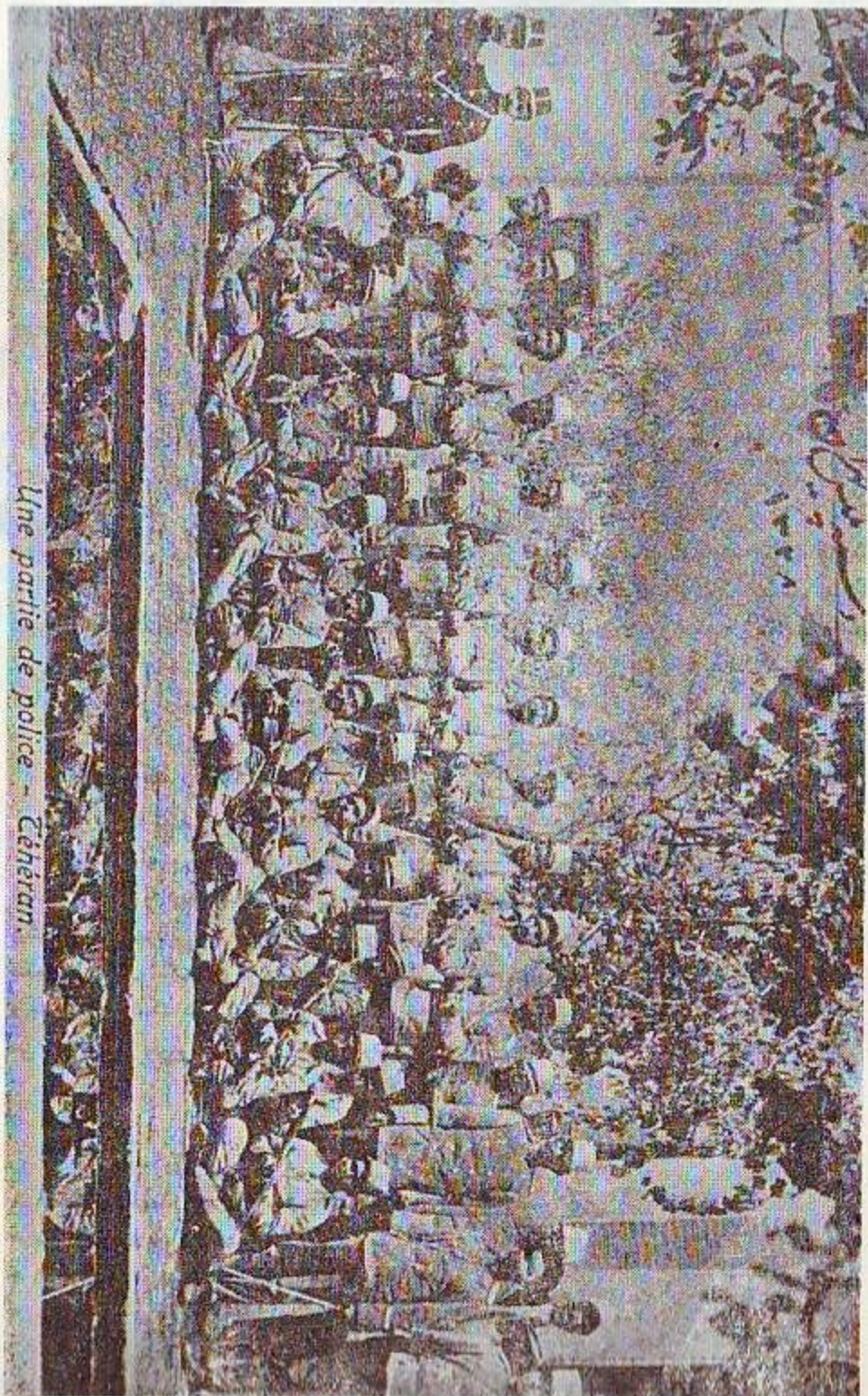
باقی اجزاء پلیس از صاحب‌منصب و تا بین ۳۹۴ نفر.

ناگفته نگذاریم که در آن ایام، چون عبور و مرور شبانه از ساعت معینی ممنوع بود، اداره نظمیه کلمه مخصوص را به نام اسم شب معمول کرد و آنرا روی ورقه‌ای می‌نوشتند و به‌عنوان جواز عبور به اشخاص مورد نظر می‌دادند. بعدها «بلیط شب» که عبارت از مقوای سفیدرنگی بود، به‌عنوان جواز عبور، مورد استفاده قرار گرفت و بیشتر اتباع بیگانه از آن استفاده می‌کردند.^۲

در نمایشنامه‌ها و آثار فکاهی عهد قاجاریه، به فساد مأسورین شهربانی و غرض‌ورزی

۱. د. امینی، تاریخ دو هزاروپانصد ساله پلیس ایران، تهران، ص ۲۵.

۲. مجله بردسپهای تاریخی، سال هفتم، ۱۱، مقاله احسان اشراقی.



Une partie de police - Céhéran.

قسمتی از پلیس تهران در ۱۳۲۸

آنها اشاره شده است. از جمله در نمایشنامه بقال بازی در حضور، یکی از بازیگران نمایش به نام باباخان آقا می گوید: این یکی دیگر سزه دارد: هرچه سردسار و پیروز و اوباش بی باشی که از طفولیت دزد و حیز بودند کلجه (نیم تنه نظامی) نظام و قداره و کلاه داد و اسمش را گذاشت فوج نظمیہ. آخر ای بی سروت بی انصاف، تا کی از برای استعمال همین لفظ نظمیہ که تقلید خالی است، این قارها به دولت و جان و مال مردمان بیچاره باید ضرر زد و یک فوج دزد را نظمیہ نام نهاده بر رعیت مسلط کرد؟

کریمخان - احمدهلله که از برکت این فوج، بعد از این جنده‌ها با قداره و کلاه نشاندار به خانه فاسقها تشریف خواهند آورد و چند برابر تشخص پیدا خواهند کرد از دولت سرمولانا.^۱

فردرپچارد در سفرنامه خود وضع ظاهری یک نگهبان را چنین توصیف می کند: ساعت یازده و چهل و پنج دقیقه نگهبان به ساعت خود نگاه می کند و شروع به خمیازه کشیدن می کند در حالی که دهان خود را تا سرحد اسکان می گشاید و صدایی از حلقوم خود خارج می نماید. وی این کار را تا ساعت ۱۲ همچنان ادامه می دهد.^۲

در وضع ساسوران انتظامی تا استقرار مشروطیت تغییر اساسی داده نشد. و کلاسی دوره دوم مجلس شورای ملی، برای بهبود وضع انتظامات شهرها و ایجاد سازمان جدید بسبک غرب، در سال ۱۳۳۰ هیاتی از سوئد برای اداره شهربانی آوردند و به کمک آنان سازمان جدید شهربانی پایه گذاری شد. و از آن پس سازمانهای وابسته به آن روز بروز توسعه و وسعت یافت ایرج میرزا در اواخر عهد قاجاریه به وضع اسفبار شهرداری که در آن موقع بلدیہ گفته می شد اشاره می کند و از گل ولای و گند و کثافتی که به هر سو پراکنده بود شکایت می کند:

پر شد در و دیوار بلد از گل و از لای
جزگه و گند و کثافت چیزی
هر کجا شهر مسلمانان است
از گه و گند بود آکنده...^۳

آقای دانشور جهانگرد ایرانی ضمن توصیف مسافرت خود در کردستان، می نویسد که من دندان پزشکی را دیدم که در دهان خود دندانی نداشت. علت را پرسیدم، جواب داد چندسال پیش رئیس شهربانی دندانش درد می کرد، من برای در آوردن دندان او رفتم. بر حسب تصادف قسمتی از دندان شکست و من هم انبر ریشه کش نداشتم. رئیس شهربانی به درد شدیدی مبتلا شد و به دندان پزشکی رجوع کرد. او چون وسیله داشت، ریشه را بیرون آورد. روز دیگر من بدبخت را رئیس شهربانی احضار کرد و دستور داد همه دندانهای مرا از ریشه در آورند.^۴

۱. از صبا تا نیما، پیشین، ج ۱، ص ۳۳۱.

۲. سفرنامه فردرپچارد، پیشین، ص ۱۱.

۳. ایرج میرزا، با اعتماد دکتر محبوب، ص ۱۰۳.

۴. محمود دانشور، دیدنیها و شنیدنیهای ایران، تهران، ۱۳۲۷، ج ۲، ص ۳۰۰.



www.Bakhtiaries.com

ع. دیوان اِشرف و برید

دیوان اشراف و دیوان برید

سازمانهای جاسوسی و اطلاعات و ارزش اجتماعی و سیاسی آنها



نامه‌رسان برید (عهدصفویه)

وظایف دیوان اشراف
و دیوان برید

در دوران قرون وسطا دیوان اشراف و دیوان برید، و تلاش و مراقبت دائمی منہیان و جاسوسان، در رسانیدن اطلاعات نظامی و سیاسی و مالی، نقش و تاثیر بسزائی در تثبیت و تحکیم قدرت حکومت مرکزی داشت. نه تنها اسرا و سلاطین ایران، بلکه خلفای عباسی، با پیروی از روش سیاستمداران ایرانی، برای آنکه غافلگیر نشوند و در مقابل اسرانجام شده‌یی قرار نگیرند، عده‌یی از دختران و پسران مستعد و زیرک را تربیت میکردند، و آنان را یا بعنوان غلام و کنیز و یا بنام منہی و مشرف به نقاط مختلف مملکت گسیل میداشتند، تا فعالیت‌های گوناگون استانداران و مأموران مؤثر و برگزیده دولت، مخصوصاً کارهای مأمورین دیوان استیفا را مورد مراقبت قرار دهند و اعمال نیک و بد آنان، و تلاش‌های مخالفان و فئودالها محلی و یاغیان را، در کوتاهترین مدت در نامه‌هائی بنام «مشرفه» بنویسند و بوسیله سوارکاران آزروده و مأموران دیوان برید به حکومت مرکزی یا «مشرف کل» اعلام دارند، تا دولت قبل از آنکه حادثه‌یی رخ دهد، در مقام چاره جویی بر آید، و بفعالیت مخالفان و بی تدبیری و ستمگری مأموران پایان بخشد. به طوری که استاد فقید اقبال آشتیانی نوشته است: دیوان اشراف در حقیقت در اداره اسوال دیوانی و ضبط محاسبات و

جمع و دخل و خرج، مکمل دیوان استیفا بود و مشرف کل مملکت، مثل مستوقی کل، به هر ولایت از جانب دیوان خود یک نفر مشرف نایب می فرستاد که حکم رئیس تفتیش کل مالی را داشته است. این است صورت یکی از مثالها دولتی عهد سلاجقه در تعیین خواجه عمیدالدین به نیابت اشراف جرجان.

خواجه عمیدالدین که در اسانت گزاری و معرفت رسوم معاملات و دقایق محاسبات از اقران و اکفایه سبزه و در هنرمندی و خویش داشتن داری از اصحاب قلم به سازندگان متفرد، نیات دیوان اشراف... فرسوده شد که جملگی آنرا در قلم گیرد و از قلیل و کثیر غافل نباشد و بردخل و خرج وقوف یابد و تقیرو قلمیر از قلم خود فرود نگذارد... نسخت به دیوان اشراف می فرستد... فرمان چنان است که عمال و متصرفان گران دام تمکینهم... بی علم و معرفت او کاری نگذارند و تصرفی نکنند و همچنین نایب سرای ریاست دام تمکینه بی حضور او قسمتی نکند و آنچه کرده است معلوم گرداند و جملگی گماشتگان از ترك و تازیك حرمت او سوفور دارند. و شکر و شکایت او مؤثر و سَموع دانند.^۱

بطوری که از فحواي کتب و منابع تاریخی بعد از اسلام بر می آید، چه در دستگاه خلافت و چه در حکومت های محلی و مستقل ایران سنیان، مشرفان و جاسوسان غیر از نظارت مالی، مکلف به کسب اخبار و اطلاعات سیاسی نیز بوده اند و به این ترتیب نقش سهمی در زندگی سیاسی کشور داشتند. مؤلف کتاب تجارب الملق می نویسد: قبل از آن که مأسون طاهر بن الحسین را به اسارت خراسان برگزینند، با وزیر خود احمد ابو خالد مشورت کرد. احمد این سمت را برای طاهر تأیید کرد و از او نزد خلیفه ضمانت نمود. پس از چندی طاهر راه عصیان سپرد و نام مأسون را از خطبه برانداخت. در این موقع احمد به خادم خود که به عنوان جاسوس و مأسور مخفی در دستگاه طاهر بود، دستور داد تا از زهری که نزد خود داشت اندکی در غذای طاهر ریزد. او چنین کرد و طاهر درگذشت و نگرانی خلیفه مرتفع شد. جانشین او عبدالله بن طاهر با وجود خدماتی که به دستگاه خلافت کرده بود، مورد عنایت مأسون نبود و خلیفه از قیام او بیم داشت. به همین مناسبت به کنیز جاسوسی که بدو هدیه کرده بود، دستور داد عبدالله را مسموم سازد. ولی آن دختر که عاشق یقار عبدالله شده بود، توطئه خلیفه را بروی آشکار ساخت.

همچنین در شرح حال عمرو لیث می نویسند: «یکی از عادات عمرو لیث آن بود که غلامی خرد خریدی... و تربیت ایشان کردی. چون بزرگ می شدند آن جماعت را به اسرا بخشیدی، و دست از رعایت ایشان باز نمیداشت تا آن سالیکه مجموع حالات مالکان خود را در خفیه به عرض می رسانیدند. و چون اسرا از قضیه غلامان بی خبر بودند، گمان می بردند که جمعی از جنیان ملازم پادشاه اند و او را از حال نهانی اعلام می نمایند.»^۲

نقش مشرفان در عهد غزنویان: به طوری که از تاریخ بیهقی و دیگر منابع بر می آید نقش مشرفان و سنیان در عهد غزنویان بسیار دقیق و حساس بود، اسیر سنجهر بن - قابوس سردی عاقبت اندیش و مدبر بود، و دوستی خود را با خاندان غزنوی و اسیر مسعود برای بقای دولت خویش لازم می شمرد، و سر انجام برای راحتی خیال خود از مسعود تقاضای اعضای عهدنامه دوستی نمود. مسعود نیز که از امیر محمد برادر خود بیمناک بود، برای حفظ موقعیت خود با این عهد و پیمان موافقت کرد. بطوری که ابوالفضل بیهقی به تفصیل یاد کرده

۱. اقبال آشتیانی، وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی، به کوشش دانش پژوه و بهمن ذکاء، پیشین، ص ۳۱ به بعد.

۲. (روضه المصفا)، ج ۴، ص ۱۸.

است، مسعود منشی خود را فراموش خواند و عهد و سوگندنامه‌ای را که خود نوشته بود، به منشی می‌دهد. منشی پس از قرائت عهد نامه، چون در آن رعایت سیاست نشده بود، سخت بیعناک می‌شود مسعود که آثار ناراحتی را در ناصیه منشی خود می‌بیند، از وی علت اضطراب و نگرانی را سؤال می‌کند. وی می‌گوید... امیر محمود هشیار و بیدار و کربز و بسیاری دیگر است و بر خداوند (یعنی مسعود) نیز مشرفان و جاسوسان دارد، و بر همه راهها طلایه گذاشته است و گماشته، اگر کس را بجویند و این عهد نامه بشناسند و به نزدیک وی برند، از عهده این، چون توان بیرون آمدن؟ امیر گفت: راست همچون این است که تو می‌گویی... سپس منشی او با توجه به مؤظن شدید سلطان محمود نسبت به مسعود، عهد نامه زیر را به رشته تحریر در می‌آورد: همی گوید مسعود بن محمود که به ایزد و به زینهار ایزد و بدان خدای که نهان و آشکارای خلق داند که تا امیر جلیل منصور منوچهر بن قابوس طاعت دارد و فرمانبردار و خراجگزار خداوند سلطان معظم ابوالقاسم محمود باشد... من دوست او باشم به دل و با نیت و اعتقاد، و با دوستان او دوستی کنم، و با دشمنان او مخالفت و دشمنی، و معونت و مظاهرت خویش را پیش وی دارم و شرایط یگانگی به جای آرم...

پس از امضای این عهد نامه منوچهر با خیالی فارغ تاسال ۴۲ که حیات داشت، روزگاری به خوشی و راحتی سپری کرد.

ابوالفضل بیهقی هزارسال پیش در تاریخ پراچ خود به جاسوسان گوناگونی که در لباسهای مختلف در دربار سلاطین به فعالیت مشغول بودند اشاره می‌کند. از جمله می‌نویسد که به محمود گزارش دادند که مسعود در هرات، خانه مخصوصی برای عیاشی خود ترتیب داده و به صورتهای الفیه و شلفیه آراسته است... از انواع گرد آمدن مردان با زنان همه برهنه... محمود هر چند مشرفی داشت که با این امیر فرزندش (یعنی مسعود) بودی، پیوسته تا بیرون بودی با ندیمان و انفاسش می‌شمردی و آنها می‌کردی (یعنی به محمود گزارش می‌داد)، مقرر بود که آن مشرف در خلوت جایها نرسیدی، پس پوشیده بر وی مشرفان داشت از مردم چون غلام و فراش و پیرزنان و مطربان و جز ایشان که بر آنچه واقف گشتندی باز نمودندی، تا احوال این فرزند هیچ چیز بروی پوشیده نماندی و پیوسته او را به نامه‌ها ماییدی (یعنی گوشمالی می‌داد) و پندها می‌دادی که ولیعهدش بود و دانست که تخت سلک او را خواهد بود و چنان که پدر وی بروی جاسوسان داشت پوشیده، وی نیز بر پدر داشت، هم از این طبقه که هر چه رفتی باز نمودی، و یکی از ایشان نوشتگین خاصه خادم بود، که هیچ خدمتکار به امیر محمود از وی نزدیکتر نبود... نوشتگین که از طرف مسعود نیز در دربار محمود جاسوسی می‌کرد برای حفظ آبرو و حیثیت ولیعهد، بی‌درنگ به خانه خود رفت و سواری زبر دست برگزید و از او خواست که در شش روز و شش شب و نیم به هرات رود و نامه محرمانه او را به مسعود برساند. در این نامه مسعود را از ماجرا آگاه کرده بود و به او هشدار داده بود که... خیل‌تاش سلطانی خواهد رسید تا آن خانه را ببیند... و قفله‌ها بشکند. امیر این کار را سخت زودگیرد... در عین حال نوشتگین تا آنجا که ممکن بود در اعزام جاسوس و تأمین سازوبرگ سفر تعلق کرد تا جاسوس خصوصی او هر چه زودتر به مسعود برسد و او را از جریان کارها واقف گرداند. به این ترتیب قبل از آمدن خیل‌تاش...

سلطانی، مسعود نقشهای عشرتگاه خصوصی خود را با کج پوشانید و ماسور مخصوصی محمود آنچه دیده بود به سلطان اعلام کرد. پس امیر محمود گفت: بر این فرزند من دروغها بسیار می گویند و دیگر آن جست و جویها فرا برید...!

به طوری که اشاره شد، یکی از سازمانهای بسیار دقیق و حساس **فعالتهای جاسوسی** آن عصر، سازمان اشراف و سازمان سنهیان و جاسوسان بود که بطور منظم در داخل و خارج کشور و در تمام مناطق سورد علاقه دولت مشغول فعالیت و کسب اطلاعات بود. در فرستادن این ماسوران، دقتهای کافی می شد. گاه جاسوس به صورت بازرگان، تاجر و گاهی به صورت درویش و گدا یا غلام و اسیر، و زمانی به صورت یک خدمتگزار یا آتیز به انجام ماسوریت مشغول می شد و اطلاعات حاصله را غالباً در «ملطفه» یا ناسه کوچکی می نوشت و در داخل عصا یا در اندرون سوم یا پارچه ای می پیچید و برای شخصیت سورد نظری فرستاد. چنان که بیهقی از قول سلطان مسعود می نویسد... امیر گفت: آن ملطفه های خرد که بونصر شکان تراداد و گفت آن را سخت پوشیده باید داشت تا رسانیده آید، کجاست؟ گفت: من دارم، وزین فروگرفت و میان نم باز کرد و ملطفه های در سوم گرفته بیرون کرد و پس آن را از میان سوم بیرون گرفت. امیر... گفت: بخوان تا چه نبشته آمد.

سدارک تاریخی نشان می دهد که سلاطین و شاهزادگان هریک متقابلاً در دستگاههای یکدیگر به وسایل و صور گوناگون جاسوسانی می گماشتند تا از جریاناتی که له یا علیه آنان می گذرد با خبر گردند. بطوری که ابوالفضل بیهقی در تاریخ خود نوشته، محمود در دستگاه مسعود و مسعود در دربار محمود از بین غلامان و مطربان و فراشان و ندیمان، چند تن را با وعده و وعید و اداری به جاسوسی می کردند... که بر آنچه واقف گشتندی باز نمودی، تا از احوال این فرزند (مقصود مسعود است) هیچ خبر بروی (یعنی سلطان محمود) پوشیده نماندی.^۲

بیهقی در جای دیگر، از اختلافاتی که بین محمود و مسعود وجود داشته سخن می گوید و می نویسد که یک بار غلامان و سران سپاه محمود، به مسعود مراجعه می کنند و او را از سوء نیت پدر به وی آگاه می سازند. و حتی می گویند که اگر مسعود سواقت کند وی را فروگیریم (یعنی محمود را) ولی مسعود به آنان روی سواقتی نشان نمی دهد و می گوید... البته همدستان نباشیم... که امیر محمود پدر من است و من نتوانم دیدکه بادی تیز پردی دزد، و مالشهای وی سرا خوش است... او خود پیر شده است و ضعیف گشته... من زندگی وی خواهم... و از شما بیش از آن نخواهم که چون او را قضای مرگ باشد که هیچ کس را از آن چاره نیست، در بیعت من باشید. و عبدالغفار را فرمود تا ایشان را سوگند داد و باز گشتند.^۳ بگفته بیهقی سلطان مسعود در اعزام جاسوس و مراقبت در احوال ماسورین سیاسی سخت استاد بود پس از آنکه سفیر خلیفه با تحف و هدایا و عهدنامه های سیاسی راهی بغداد

۱. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، پیشین، ص ۱۴۵، به بند.

۲. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، پیشین، ص ۱۴۵. ۳. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، ص ۱۶۲.

شد سلطان مسعود غیر از ماسورین رسمی سردی منهی را پوشیده فرستادند که بردست این قاصدان قلیل و کثیر هر چه رود باز نماید و امیر مسعود در این باب آیتی بود بیارم چند جای آنچه او فرمود در چنین کارها.^۱

به نظر استاد فتید سعید نفیسی... دیوان اشراف مانند بازرسی کل کشور در روزگار ما بود. مشرفان در همه کارهای کارگزاران دولت نظارت داشتند. یک عده از ماسوران دیوان اشراف را مشرف می‌گفتند که علناً به کارها می‌رسیدند. عده دیگر را «منهی» و کار آنها را «انها» می‌گفتند که پنهانی اعمال و رفتار ماسوران دولت را به پایتخت می‌نوشتند.^۲ اگر بگوئیم که دیوان اشراف در آن روزگار کارسازمانهای پلیسی را انجام می‌داد راه خطا نرفته ایم. بار تولد می‌نویسد: کلمه «اشراف» به معنی تحت‌اللفظی مراقبت از نقطه‌ای بلند است و مشرف سراقب. به گفته نظام‌الملک باید آنچ به درگاه رود او می‌داند، و به وقتی که خواهد و حاجت افتد، می‌نماید. و این کس باید که از دست خویش به هر شهری و ناحیتی نایی فرستد. در تألیف بیهقی، مشرفان را در ردیف مستوفیان: خزینه داران نام برده‌اند که از اسوال دربار صورت برسی داشتند. و از اینجا چنین استنتاج توان کرد که نظارت و مراقبت مشرفان بیشتر در مورد جوهری که مختص نگهداری بود، اعمال می‌گشته است.^۳ از دیرباز جاسوسی و اشراف و سراقبت در احوال دیگران عملی ناروا و مذموم بود و غالباً مردان با شخصیت به این کار تن نمی‌دادند. بیهقی در جملات زیر به این معنی اشاره می‌کند: ...یک چیز خطا کرد که وی را بفرفتنند، تا بر خداوندش مشرف باشد. و فریفته شد به خلعتی... مشرفی بکرد و خداوندش در دلوشد (یعنی از پای در آمد)، و او نیز، چاکر پیشه را پیرایه بزرگتر از راستی نیست.

در تاریخ بیهقی مکرر از مشرفان و فعالیت‌های جاسوسی آنها در محیط دربار و زوایای مختلف کشور سخن میان آمده است: «و شغل درگاه همه بر حاجب غازی میرفت که سپاه سالار بود... و کدخدایش سعید صراف در نهان بروی مشرف بود که هر چه کردی پوشیده باز نمودی.»^۴

دکتر محمدعلی اسلامی ندوشن در یادنامه ابوالفضل بیهقی از رواج بازار جاسوسی در عهد سلطان مسعود سخن می‌گوید و از جمله می‌نویسد: خادم به مخدوم خیانت می‌کند، آن‌گونه که در مورد سعید صراف پیشکار نمازی و طغرل، حاجب امیر یوسف می‌بینیم، که هر دو به جاسوسی خداوندگار خود گمارده شده‌اند و سرانجام سر آنها را بر باد می‌دهند. بیهقی کار طغرل را با این عبارت تأثرانگیز بیان می‌کند: «یوسف چه دانست که دل و جگر معشوقش بروی مشرف‌اند.»^۵

رفتار مخدوم نسبت به خادم نیز به از این نیست. نحوه توقیف علی قریب و اریارق از جانب مسعود، شاهد این معناست. نخست هر دو را می‌نوازد و به لطف خود فریفته می‌کند تا خوب غافل شوند، آن‌گاه با غدر و تزویر به دستگیری آنان فرمان می‌دهد. تمام درهای دستگاه، بر پاشنه جاسوسی می‌چرخد. هیچکس ایمن نیست.

۱. همان کتاب ص ۳۹۰. ۲. تاریخ خاندان طاهری، بهین، ص ۳۲۴.

۳. ترکستان نامه، بهین ص ۴۹۷. ۴. تاریخ بیهقی، ص ۱۶۷.

۵. تاریخ بیهقی، بهین، ص ۲۵۰.

بیہقی در حق سلطان سی گوید: «در این باب آیتی بود.» (یعنی درباب گماردن جاسوس^۱)...

شغل بریدی و اشراف
شغل بریدی و اشراف در دستگامحکومت غزنویان اهمیت فراوان داشت، لیکن بگفته بیہقی کار اشراف مهمتر و حساس تر بود: «این خداوند (مسعود) بریدی بدو داد، و اشراف که مهمتر بود بیوالقاسم...»^۲

بیہقی در موارد مختلف به نقش منہیان و فعالیت آنان در رسانیدن اخبار اشاره میکند وی ضمن وقایع رمضان ۵۴۲۶ سی نویسد: «... آن منہیان که بودند پوشید به نسا ناسہهای ایشان رسید و نبشته بودند کہ چندان آلت و نعمت و ستور و زر و سیم و جامہ و سلاح و تجمل بدست ترکمانان افتاد کہ در آن متحیر شدند و گفتی کہ باورشان نیاید کہ چنین حال رفته است.»^۳ گاہ مقام و موقعیت امیران و استانداران درگرو گزارش منہیان بود بیہقی در مورد حاجب بزرگ سباشی امیر خراسان و نگرانی سلطان مسعود از طرز کار او چنین سی نویسد: «... امیرسخت مقصر میدانست حاجب را بر لفظ او پیوستہ سی رفت کہ او این کار را بر نخواهد گزارد و امیر خراسان او را خوش آمدہ است او را باید خواند و سالاری دیگر باید فرستاد... و این بدان سی گفت کہ نامہهای سعید صراف کدخدای د منہی لشکر پیوستہ بود سی نبشت کہ «حاجب شراب نخوردی» اکنون سالی است کہ در کار آمدہ است و پیوستہ سی خورد و با کنیزکان ترک مہروی سی غلطد و خلوت سی کند و بہ ہر وقتی لشکر را سرگردان سی دارد...»^۴

در دستگاہ سلطنت «وکیل در» موقعیت ممتازی داشت بیہقی سی نویسد: «و سلطفہ بی از صاحب بریدی ری رسید از آنکہ بوالمظفر حبشی معزول گشت از شغل بریدی و کار بونصر دادند و این آزاد سرد پروزگار امیر محمود رضی الہ عنہ وکیل در این پادشاہ بود رحمة الہ علیہ و بسیار خطرہا کرد و خدستہای پسندیدہ نمود و شیر سردی است...»^۵

ناگفته نماند کہ اشراف در کار دیگران و جاسوسی از دیر باز عملی مکررہ و زشت بود و افراد با شخصیت باین شغل پست تن نمی دانند.

در تاریخ بیہقی میخوانیم کہ «روزی سلطان مسعود از بونصر مشکان نام دبیران را سی خواہد و عبیداللہ، و بوالفتح حاتم را کہ در این کار استادی و سہارت داشتند از این شغل برکنار سی کند، چون بونصر باشگفتی علت تغییر این شغل را سی پرسد مسعود در پاسخ سی گوید: این دو تن در روزگار گذشتہ مشرفان بودہ اند از جهت سرا در دیوان تو امروز دیوان را نشایند بونصرگفت بزرگا غبنہا کہ این حال امروز دانستم. امیرگفت اگر پیشتر مقرر گشتی چہ کردی؟ گفت ہر دو را از دیوان دور کردی کہ دبیرخانن بکاا نیاید امیر بخندید و گفت این حدیث بر برایشان ہدید نباید کرد کہ غمناک شوند...»^۶

ضمن وقایع سال ۵۴۲۱ بوالفضل بیہقی سینویسد: «امیر (مسعود) آواز داد عبد اللہ را، عبد اللہ از صف پیش آمد، امیرگفت بہ دیوان رسالت میباشی؟ گفت میباشم گفت چہ شغل داشتی

۱. یادنامہ بیہقی، دکتر اسلامی (لندن) پیشین، ص ۵.

۲. تاریخ بیہقی، بہ تصحیح دکتر فہاش، ص ۶۲۵. ۳. همان ص ۶۳۶. ۴. همان، ص ۷۰۶.

۵. همان، ص ۶۰۵. ۶. بیہقی، بہ تصحیح دکتر فہاش، ص ۱۷۶.

بروزگار پدرم؟ گفت صاحب بریدی سرخس، گفت همان شغل بتو ارزانی داشتیم... عبیداله زمین بوسه داد و بصف باز رفت.

پس بوالفتح حاتمی را آواز داد، پیش آمد، اسیرگفت هشرطی می باید بلخ و تخارستان را، وافی و کافی و ترا اختیار کرده ایم، و عبدوس از فرمان ما، آنچه باید گفت با تو بگوید، وی نیز زمین بوسه داد و بصف باز شد.

پس بونصر را گفت که منشور باید نبشت این دو تن را تا توقیع کنیم... دو منشور نبشته آمد و بتوقیع آراسته گشت.

صاحب بریدی سیستان که در روزگار پیشین به اسم، حسنک بود، شغلی بزرگ با نام، به طاهر دبیر دادند و صاحب بریدی قهستان، ببوالحسن عراقی، و در آن روزگار... مشاخره همگان هر ماهی هفتاد هزار درم بود...»^۱

بیهقی با قلم توانای خود داستان جاسوسیهای طغرل را در دستگاه اسیر یوسف (برادر سلطان محمود) بیان می کند و نشان میدهد که طغرل که غلامی زیبا در دستگاه محمود بود، چون مورد توجه یوسف قرار گرفت از طرف سلطان محمود به او بخشیده شد و امیر یوسف که سخت دلباخته او بود بوی نیکوئیها کرد و او را حاجب و ندیم و واقف اسرار خود گردانید، غافل از آنکه مسعود او را به سال و مقام فریفته بود، تا در دستگاه مخدوم خود، به نفع مسعود جاسوسی کند، بیهقی مینویسد: «... در نهان حاجبش را طغرل، که وی را عزیزتر از فرزندان داشتی بفریفتند بفرمان سلطان، و تعبیه ها کردند تا بر وی شرف باشد و هر چه رود می باز نماید تا ثمرات این خدست بیابد، بپایگاهی بزرگ که یابد و این ترك آبله... ندانست که کفران نعمت شوم باشد... و یوسف چه دانست که دل و جگر و معشوقش بر وی مشرف اند؟»

سرانجام در سفر غزنین بین مسعود و یوسف ملاقاتی دست می دهد و شبی از شبها او را با عبدوس و طغرل کافر نعمت روبرو می کنند و به قلعه سگاوند می برند، بیهقی که ناظر این وقایع دلخراش بود مینویسد: «اسیر یوسف را دیدم که بر پای خاست و هنوز کلاه و سوزه و کمر بود و پسر را در آگوش گرفت و بگریست و کمر باز کرد و بینداخت... و طغرل را گفت: شاد باش ای کافر نعمت از بهر این ترا پروردم و از فرزند عزیزتر داشتم تا بر من چنین ساختی... برسد بتو آنچه سزاوار آتی...» بیهقی می نویسد «گفته اسیر یوسف به حقیقت پیوست طغرل از عمر خود طرفی نبست و در جوانی با ناکامی و رسوائی درگذشت.»^۲

چنان که در صفحات پیش دیدیم یکی از سازسناهایی که در عهد غزنویان بنحوی شایسته وظیفه خود را انجام می داد، دیوان برید و دیوان اشراف بود. جالب توجه است که ماسورین مخفی یعنی سنهیان

یک گزارش محرمانه تاریخی

و جاسوسان مسعود به حکایت تاریخ بیهقی تا آخرین روزهای حیات او به سرعت اطلاعات لازم بوی ابلاغ میکردند ولی این سلطان مستبد و میگسار، به اندرز ناصحان گوش نمی داد و غالباً در جهت خلاف مصالح خویش پیش می رفت، بیهقی ضمن توصیف رویدادهای هفتم ماه رمضان ۴۲۱ هـ. می نویسد: «...سلطه هایی سنهیان آوردند که چون خبر رسید از سلطان که

۱. تاریخ بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، ص ۱۷۷ به بند... ۲. بیهقی، به تصحیح دکتر فیاض، ص ۲۲۵ به بند.

از سرخس برفت رعبی بزرگ برین قوم (یعنی سلجوقیان) افتاد و طغرل، اعیان را گردگرد و بسیار سخن رفت...»

«آخراگفتند طغرل (که مهتر ما تویی، بر هرچه تو صواب دیدی ما کار کنیم، طغرل گفت ما را صواب آن می نماید که بنه پیش کنیم و سوی دهستان رویم و گرگان و آن نواحی بگیریم که تازیکان سبک سایه و بی آلت اند، و اگر آنجا نتوانیم بود به ری برویم که ری و جبال و سپاهان ما راست و بهیچ حال پادشاه بدم ما نیاید، چون، سا از ولایت او رفتیم که این پادشاهی بزرگ است ولشکر و آلت و عدت و ولایت بسیار دارد و پایان جنگ ما بدانست و از دم ما باز نخواهد گشت و ما سیدانیم که درین زستان چند رنج کشیدیم... همگان گفتند این پسندیده تر رای باشد و برین کار باید کرد.

دادد هیچ نگفت، وی را گفتند که توجه گوئی؟ گفت آنچه می گفتید و قرار دادید چیزی نیست با ابتدا چنین نباید کرد و دست بکمرچینین سرد نباید زد، امروز که زدیم و از ما بیازرد و جنگها رفت و چند ولایت او خراب کردیم تا جان بیاید زد، که اگر او را زدیم بر همه جهان دست یابیم و اگر او ما را زد ازین فرار دور نمایم... و بدانید که اگر دستی نازده برویم اندیشد این پادشاه که ما بترسیدیم و بگریختیم و دم ما گیرد و بنامه همه ولایت داران بر ما آغاییدن گیرد و ناچار دوست بر ما دشمن شود، و این قحط که بر ما بوده است و امروز نیز هست ایشان را همچنین بوده است و هنوز هست چنانکه از اخبار درست ما را معلوم گشت... این عجز است سر او را نباید ترسید، ییغو و طغرل و ینالیان و همه مقدمان گفتند این رای درست تر است، و بنه گسیل کردند...»^۱ به این ترتیب سران سلجوقی، تصمیم نهایی خود را دایر به تعرض و پیش روی اعلام کردند ولی مسعود از این اطلاعات گرانبها برای سر و سامان دادن به وضع آشفته خویش استفاده نکرد. نظام الملک نیز به اهمیت کار شرفان در فصل نهم کتاب خود اشاره می کند و می گوید: «کسی که بروی اعتماد تمام است، او را اشراف فرمایند تا آنچه به درگاه رود او می داند و به وقتی که خواهند و حاجت افتد می نماید. و این کس باید که از دست خویش به هر ناحیتی و شهری نایی فرستد سدید و کوتاه دست تا اعمال و اسوال را تیمار دارد و آنچه رود از اندک و بسیار به علم باشد، نه چنان که به سبب شاهره و مزد ایشان باری بر رعیت افتد و به تازگی رنج به حاصل شود. و ایشان را آنچه به کار آید از بیت المال بدهند تا ایشان را بخیانند کردن و رشوت سدن حاجت نیفتد. و این فایده که از راستی کردن ایشان حاصل شود ده چندان و صد چندان مال باشد که بدیشان دهند بدقت خویش...»^۲

نزوم اعزام بازرس مخفی: نظام الملک در فصل سی و هفتم توصیه میکند برای کشف حقیقت آوشنا شدن با رفتار حقیقی مقطعان و احوال کشاورزان، بهتر آنست که... ناگاه یکی از خواص که کسی او را گمان نیفتد که او را به چه شغل می فرستند، به بهانه، آنجا فرستادن تا یک دو ماه

۱. تاریخ بیهقی، ص ۸۲۶.

۲. در دایرة المعارف فارسی سیاستنامه، به اهتمام هیوبرت، پیشین، ص ۷۸.